**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021108**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما روایتی داشتیم که از این روایت استفاده می‌شد که زکات ملک فقرای مومنین هست. روایت ۱۳۰۸۵. در سند روایت هم این شکلی بود.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ أَخْرَجَ زَكَاةَ مَالِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَلَمْ يَجِدْ [لها] مَوْضِعاً يَدْفَعُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَى مَمْلُوكٍ يُبَاعُ فِيمَنْ [یزید] فَاشْتَرَاهُ بِتِلْكَ الْأَلْفِ الدِّرْهَمِ الَّتِي أَخْرَجَهَا مِنْ زَكَاتِهِ فَأَعْتَقَهُ هَلْ يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ قُلْتُ [له] فَإِنَّهُ لَمَّا أَنْ أُعْتِقَ وَ صَارَ حُرّاً اتَّجَرَ وَ احْتَرَفَ [فَأَصَابَ] مَالًا ثُمَّ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَارِثٌ فَمَنْ يَرِثُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ فقَالَ يَرِثُهُ الْفُقَرَاءُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَسْتَحِقُّونَ الزَّكَاةَ لِأَنَّهُ إِنَّمَا اشْتُرِيَ بِمَالِهِمْ.»

این روایت در کافی وارد شده با این سندی که خواندم، در محاسن هم با این سند وارد شده، اینجوری نوشته، عن برقی عن ابن فضال عن هارون بن مسلم عن ابن بکیر عن عبید بن زراره قال سالت ابا عبدالله علیه السلام.

اینجا من به محاسن مراجعه نکردم، حدس می‌زنم محاسن عنه عن ابن فضال باید باشد، همینجور است دیگر. در محاسن اوّل اسنادش همیشه یک ضمیر عنه دارد که این عنه برمی‌گردد به مؤلف، به مؤلف برمی‌گردد. زمان‌های قدیم گاهی اوقات در کتاب‌ها سند راوی کتاب هم اوّل سند می‌آمده، حالا در بعضی کتاب‌ها هست ۲، ۳ نفر اوّل سند کتاب هستند نام مؤلف کتاب نفر سوم، چهارم سند هستند، مثلا در کتاب غارات ابراهیم محمد ثقفی شما مراجعه کنید به این شکل هست، خود کافی هم بعضی جاها مثلا دارد اخبرنی محمد بن یعقوب الکلینی، این اخبرنی محمد بن یعقوب کلینی عبارت راویان کتاب هست که اوّل کتاب آن را آوردند. بنابراین سند خود محاسن از ابن فضال شروع می‌شود که این ابن فضال با سند تهذیب از ابن فضال یکی است. ابن فضالی که استاد ابراهیم بن هاشم هست و استاد برقی هست حسن بن علی بن فضال هست. عن هارون بن مسلم، در کافی اختلاف نسخه هست که مروان بن مسلم است یا هارون بن مسلم، عبارت صحیح مروان بن مسلم است، هارون بن مسلم طبقه‌اش متأخر هست از این طبقه. اتفاقا در یکی از روایت‌های دیگر همین باب، همین هارون بن مسلم با قبلی که خواندم هارون بن مسلم هم هست، ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن هارون بن مسلم، که آن روایت هارون بن مسلم هست که هارون بن مسلم استاد کسانی مثل سعد بن عبدالله و آن طبقه، عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد ازش نقل می‌کند، مروان بن مسلم طبقه‌اش متقدم هست و راوی کتاب مروان بن مسلم هم در ذهنم هست همین ابن فضال است الآن همچین چیزی در ذهنم هست. اینجا این هارون بن مسلم محرف مروان بن مسلم است که ثقه است، البته در سند این روایت دو تا فطحی واقع هستند، یکی ابن فضال هست که فطحی است، حالا ابن فضال موقع مرگش از فطحی بودن بنابر یک نقلی برگشته، ولی ظاهرا مشکل هست که ما به این بازگشت هنگام مرگ اعتماد کنیم در اینکه روایت را از روایت‌های فطحیه خارج کنیم جزء روایت‌های صحیحه قرار بدهیم. حالا غیر از آن ابن بکیر هم در سند هست عن هارون بن مسلم که عن مروان بن مسلم قرار شد باشد، عن ابن بکیر عن عبید بن زراره. ابن بکیر هم در سند روایت، روایت را موثقه می‌کند. من یک مطلبی به ذهنم می‌رسید که ابن فضال از ابن بکیر فراوان روایت می‌کند، جزء مشایخ اصلی ابن فضال ابن بکیر هست، خب ممکن بود آدم به ذهنش این مطلب خطور کند که مثلا اصل روایت این شکلی باشد ابن فضال عن مروان بن مسلم و ابن بکیر عن عبید بن زرارة، ابن بکیر عطف به مروان بن مسلم باشد که در نتیجه اگر ما مشکل ابن فضال را حل بکنیم ابن بکیر فطحی بودنش روایت را داخل در موثقات قرار ندهد، که خب حالا اگر کسی روایت‌های موثقه را قبول نکند این مشکل پیدا کند. ولی به نظر می‌رسد که ما دلیلی بر این مطلب نداریم و اینکه بگوییم این حتما عطف به این عن بعد از مروان بن مسلم تحریف واو است. ابن فضال از ابن بکیر ولو بدون واسطه معمولا نقل می‌کند جزء مشایخ اصلی‌اش است ولی با واسطه هم مواردی نقل می‌کند و اساسا این نکتۀ کلی، این را من به یکی از موارد توضیح الاسناد، موارد روایت ابن فضال از ابن بکیر با واسطه را و اینکه واسطه‌هایش کی‌ها هستند آوردم، آدرسش را یادداشت کرده بودم ظاهرا با خودم نیاوردم، آدرس توضیح الاسنادی که این بحث را اینجا من آوردم. ولی اصل مطلب یک نکتۀ دیگری هست، فرض کنید می‌بینیم معمولا یک راوی از راوی دیگر مستقیم نقل می‌کند، یک جا ببینیم واسطه خورده آیا این را می‌توانیم بگوییم که اینجا باید یک کاری‌اش کنیم که شبیه آنها بشود و مثلا یک تحریفی چیزی قائل بشویم برای اینکه مشابه آنها قرار بگیرد. مطلب اینجور نیست، توضیح ذلک اینکه اسناد شبیه هم هستند اینها معمولا در جاهایی هست که سند به کتاب باشد، مثلا فرض کنید که همین ابن فضال اگر سند به کتاب باشد، خب سند به کتاب را معمولا طریق‌هایشان واحد است، ببینید این نکته را من عرض کنم، خیلی از اسناد ما از کتاب‌ها اخذ شده، مثلا علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام، این سند می‌تواند از کتاب ابن ابی عمیر اخذ شده باشد، اگر از کتاب ابن ابی عمیر اخذ شده باشد علی بن ابراهیم عن ابیه طریق به کتاب ابن ابی عمیر است، آن ابن ابی عمیر مؤلف کتابی هست که مصدر این روایت هست که روایت از آنجا اخذ شده، معاویة بن عمار عن ابی عبدالله هم سند کتاب هست که نقل شده، ما در واقع سند ما ۳ قطعه است، سند به کتاب، مؤلف کتاب، سند در کتاب، این سه قطعۀ سند ویژگی‌هایش با همدیگر فرق دارند، سند به کتاب معمولا یک دست است، چون معمولا سندهایی که به کتاب هستند یک طریق وحدانی هست آن طریق وحدانی متکرر می‌شود. ولی سند در کتاب اگر خودش باز سند به کتاب دیگری نباشد مثلا نقل شفاهی باشد این می‌تواند فرق داشته باشد، یعنی ابن فضال هم از ابن بکیر نقل‌های مستقیم شفاهی داشته باشد، هم نقل‌های با واسطه داشته باشد، ولو استادش است و معمولا هم از استاد نقلش مستقیم است ولی می‌تواند بعضی موارد هم از همین استاد هم با واسطه مطلبی را نقل کرده باشد و نقل کند. این است که آن که معمولا سندها یک دست و یکپارچه باید قرار بگیرد سند به کتاب است و الا سند در کتاب تفاوت‌های جدی در موردش خیلی زیاد است، یعنی این را باید توجه داشت حالا چجوری می‌توانیم تشخیص بدهیم که مولف مصدری که این روایت از او اخذ شده کی است خودش یک داستان مفصلی دارد که من به خصوص روی تهذیب سال‌ها کار کردم در مورد نحوۀ به دست آوردن مؤلفین منابع من دو تا مقاله در این مورد دارم، یکی مقالۀ در مورد غیبت نغمانی هست که چجوری می‌شود منبعی را که مصدر روایات غیبت نغمانی هست به دست آورد آن یک مقاله است، یک مقالۀ جدیدتری یک مقداری ایده‌هایش نوتر و دقیق‌تر است مقاله‌آی در مورد کمال الدین هست، کمال الدین و مصادر الغیبة نمی‌دانم یک همچین اسمی شاید باشد، یک کنگره‌ای در عراق برگزار شد المهدی مستقبل العالم بر این کنگره من این مقاله را نوشته بودم و در همان مجموعه مقالات کنگره این چاپ شده، که آنجا حالا مفصل وارد این بحث شدیم که چجوری می‌شود تشخیص داد که این روایت منبع مکتوبش کجا هست، قرائنی که برای شناخت آن هست چگونه است.

**شاگرد:** سند به کتاب آن وقت تشریفاتی می‌شود؟

**استاد:** حالا تشریفاتی یا تشریفاتی نبودن آن یک مقولۀ دیگری است، این بحثی که آیا سند به کتاب، آنها هم حالا داستان‌های خودش را دارد، ولی به هر حال حالا منهای بحث تشریفاتی یا عدم تشریفاتی که خودش آن یک بحث در این چیزها هست، یکی از فوایدی که ممکن است ما در تفکیک بین سند به کتاب و سند در کتاب قائل بشویم همین است که ممکن است شخصی قائل بشود که سند به کتاب تشریفاتی است، بحث‌هایی دارد حالا دیگر نمی‌خواهم وارد همۀ آن بحث‌ها بشوم. به تناسب این مطلب را هم عرض بکنم یک روایتی هست مرحوم شوشتری در اخبار دخیله یک روایتی هست آنجا در این روایت شیخ صدوق با چند واسطه از سعد بن عبدالله نقل کرده، ۴ واسطه بین شیخ صدوق روایتی هست مال محمد بن بحر نرماشیری آن در سندش هم هست، نمی‌دانم ۳ واسطه، ۴ واسطه چند واسطه بین شیخ صدوق و آن سعد بن عبدالله در آن روایت واقع شده، در کمال الدین روایت نقل شده. صاحب قاموس الرجال اشکال کرده که این روایت خب شیخ صدوق همیشه از سعد بن عبدالله به واسطۀ پدرش نقل می‌کند یا به واسطۀ محمد بن حسن بن ولید نقل می‌کند استادهای اصلی شیخ صدوق شاگردان سعد بن عبدالله هستند، اینکه اینجا ۳ واسطه، ۴ واسطه الآن دقیقا یادم نیست چند واسطه بود به نظرم ۳ واسطه بود بین شیخ صدوق و او واقع شده آن مشکل دارد. اینجا مرحوم آقای صافی کتابی دارد النقود اللطیفة علی الاخبار الدخیلة آنجا در مقام نقد این مطلب برآمدند که خلاصه معمولا با یک واسطه است مانعی ندارد این دفعه مثلا با چند واسطه باشد، خب این مدل بحث درست نیست، چون اصل بحث اینکه ما این نسخ درش تحریف رخ نداده اینها با انسداد صغیر و با یک سری مقدمات اینجوری درست می‌شود، در جایی که سند یک قرابت خاصی داشته باشد اصالة الصحة در نسخ را نمی‌شود جاری کرد، در اینجایی که سند یک مدل خاصی هست احتمال، اینکه اصلا مشکل نسخه‌ای داشته باشد خیلی جدی است. حاج آقا می‌فرمودند اصل مطلب چیز دیگری هست و این مطلب صاحب قاموس الرجال درست نیست ولی نه به آن بیانی که آقای صافی اشکال کردند، آن این است که اگر ثابت بشود این روایت از کتاب سعد بن عبدالله اخذ شده خب کتاب سعد بن عبدالله را اساتید شیخ صدوق ابن ولید، پدرش، اینها خب مستقیم نقل می‌کنند طبیعی است که مستقیم ایشان یک واسطه بزند، این تناسب ندارد که این چند تا سند، لقمه دور دهن چرخاندن است اینجور سندها غیر طبیعی است. ولی ممکن است اصلا در کتاب سعد بن عبدالله نبوده نقل شفاهی بوده، سعد بن عبدالله کرده به یکی نقل کرده آن هم به دیگری نقل کرده آن به دیگری نقل کرده، در این نقل‌های شفاهی حتی نقل از معاصر خیلی اتفاق می‌افتد به خصوص داستان‌ها، حالا شما نقل‌هایی که همین الآن معاصرین از همدیگر می‌کنند در داستان‌ها خیلی شایع است، من دیدم، دیدم یک قصه‌ای را آقای حسینی قمی دیدم نقل کرده از آقای احمدی میانجی از آقای آل طه، آقای آل طه منبری بود همۀ ما درکش کرده بودیم، ولی خب آقای آل طه ممکن است بالای منبر یک مطلبی گفته همان روز، یکی از رفقای ما بالای منبر بوده این مطلب را شنیده من از آن رفیقم نقل می‌کنم، نقل‌های شفاهی اینکه اینجور واسطه‌ها بخورند درشان خیلی شایع است، به خصوص نقل‌های داستان و امثال اینها خیلی وقت‌ها این نقل‌ها نقل‌های شفاهی است و منهای، البته آن روایت گیرهای سندی دارد آن روایتی که مورد بحث هست، از بحث‌های سندی‌اش بگذریم اگر آن روات همه روات ثقه باشند خب مانعی ندارد ما روایت را باید بپذیریم. فرق بین نقل‌های شفاهی و نقل‌های کتبی و آن سند به کتاب که در واقع یک نوع نقل کتبی هست آن خیلی باید مد نظر باشد. بنابراین اینکه ابن فضال معمولا از ابن بکیر با واسطه نقل می‌کند این شاهد بر این نمی‌شود که این ابن فضال در اینجا هم از ابن بکیر باید با واسطه نقل کرده باشد، حالا که اینجوری آمد بگذارید این را هم تکمیل کنم، حتی در نقل در کتب هم یک مطلبی اینجا هست صاحب قاموس الرجال متذکر شده که مطلب جالبی است، ایشان می‌گوید که یک بحثی را مطرح می‌کند در مورد اینکه گاهی اوقات یک راوی از یک راوی دیگر هم مستقیم نقل می‌کند هم با واسطه نقل می‌کند، به چه خاطر؟ حالا من اوّل این مثالش را بزنم بعد نکته‌اش را عرض بکنم. احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر هم مستقیم نقل می‌کند هم به توسط حسین بن سعید، هر دویش هم زیاد است، هم روایت احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر مستقیمش زیاد است هم به توسط حسین بن سعیدش زیاد است، خب چطور شده اینجوری اتفاق افتاده؟ حالا صرفنظر از بعضی مدل‌هایی که مثلا بگوییم که احمد بن محمد بن عیسی اوّل به توسط حسین بن سعید از ابن ابی عمیر مثلا روایت را نقل کرده بوده بعدا خودش مستقیم ابن ابی عمیر هم درک کرده آن را واسطه قرار داده، خب این یک احتمالی هست، ولی آن احتمال اصلی که اینجا محور اصلی احتمالات هست که صاحب قاموس الرجال هم رویش تاکید می‌کند این است، ببینید کسی مثل حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی این دو تا هر دوتایشان شاگردهای ابن ابی عمیرند، ولی حسین بن سعید جزو کبار شاگردها هست، احمد بن محمد بن عیسی جزو صغار شاگردها هست، آن صغار شاگردها خیلی وقت‌ها پیش آن کبار شاگردها هم درس خواندند یعنی هم استاد مشترک داشتند هم آن صغار شاگردها از آن کبار شاگردها روایت می‌کند. احمد بن محمد بن عیسی از یک طرف راوی کتاب حسین بن سعید است، از یک طرف خودش هم از ابن ابی عمیر روایت نقل می‌کند. شیخ طوسی مثلا این روایت را که می‌خواهد نقل کند یک موقعی این را می‌آید از کتاب حسین بن سعید اخذ می‌کند، خب حسین بن سعید این را از ابن ابی عمیر در کتابش وارد کرده، اینجا احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر مطلب را نقل می‌کند، چطور؟ چون راوی کتاب حسین بن سعید، احمد بن محمد بن عیسی بوده و از کتاب حسین بن سعید وقتی روایت اخذ می‌شود سلسلۀ سند می‌آید منتهی می‌شود به احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر، اگر از کتاب احمد بن محمد بن عیسی بردارد، احمد بن محمد بن عیسی چون خودش مستقیم ابن ابی عمیر را درک کرده بوده، در کتاب خودش مستقیم از ابن ابی عمیر روایت را نقل کرده، دیگر حسین بن سعید اینجا واسطه نیست، فرق است بین اینکه از کتاب شاگرد اخذ بشود که یعنی احمد بن محمد بن عیسی که آن به اصطلاح استاد که جزو کبار شاگردهای استاد مشترک هست دیگر در سند نیست، ولی از کتاب استاد نقل بشود باز این شاگرد در سلسلۀ قرار دارد، علی ای تقدیر شاگرد در سلسلۀ سند قرار دارد آن شاگرد مثلا حسین بن سعید بنابر یک احتمال در سند قرار می‌گیرد، بنابر یک احتمال در سند قرار نمی‌گیرد. باز این هم نقش همین شناخت اینکه از کتاب کی اخذ شده، از کتاب چه کسی اخذ شده در شناخت این سلسله سند طبیعی است. اینکه مثلا از کتاب احمد بن محمد بن عیسی اخذ شده باشد و احمد بن محمد بن عیسی حسین بن سعید را واسطه قرار بدهد آن خالی از قرب نیست، یعنی خالی از بُعد نیست، ولی آن هم امکان دارد ولی خالی از بُعد نیست. بنابراین نتیجۀ این بحث این است که روایت ابن فضال از ابن بکیر اینکه نوعا واسطه بینشان نمی‌خورد دلیل بر این نیست که در یک جایی که واسطه خورده آن گیری داشته باشد.

**شاگرد:** مروان بن مسلم از عبید بن زراره روایت دارد؟ آن برش مشکل ندارد؟

**استاد:** بله، حالا آن مروان بن مسلم از عبید بن زرارة هم چه بسا روایت هم داشته باشد. حالا یک نکته‌ای اینجا هست که مروان بن مسلم از ابن بکیر هم از غیر طریق ابن فضال هم روایت دارد، حالا یک موقعی فقط روایت مروان بن مسلم از ابن بکیر منحصر به همین یک روایت باشد، خب یک مقداری گیر پیدا می‌شود کرد که چطور شده ابن فضال یک کسی اینجا واسطه شده بین ابن فضال و ابن بکیر که هیچ جا از ابن بکیر روایت نمی‌کند، آن حالا ممکن است گیر. ولی مروان بن مسلم از ابن بکیر از غیر طریق ابن فضال هم روایت دارد، آن چیز راوی‌اش.

**شاگرد:** توزیع الاسناد، جلد ۲، صفحۀ ۱۶۹

**استاد:** نه حالا بحث توزیع، اینکه می‌گویم در توزیع الاسناد نیست، اینکه مروان بن مسلم از ابن بکیر روایت می‌کند آن راوی‌اش غیر ابن فضال است. علی بن یعقوب هاشمی آن است بله، علی بن یعقوب هاشمی عن مروان بن مسلم عن ابن بکیر یک روایت دارد، اصلا راوی کتاب مروان بن مسلم هم همین علی بن یعقوب است که مشکلی هم از جهت چیزی ندارد، در نتیجه اینکه مروان بن مسلم اینجا بین ابن فضال و ابن بکیر واسطه شده هیچ مشکل خاصی ندارد، چون مروان بن مسلم از ابن بکیر هم روایت دارد بنابراین، نتیجۀ این بحث این می‌شود این روایت می‌شود موثقه، کسی موثقه را قبول بکند یا این روایت پذیرفتنی است، و الا روایت پذیرفتنی نیست. این روایت یک نکتۀ دیگری در موردش هست آن این است که مرحوم محقق در معتبر اتباع المحققین منا عن العمل بها را هم نقل کرده، ممکن است شخصی همین را هم ضمیمه یعنی بگوید موثقات را ما بهش عمل نمی‌کنیم مگر یک اجماعی همراهش باشد بر عمل به او، که مرحوم علامۀ حلی در خلاصه رفتارش اینجوری است، ایشان به روایت‌های موثقه عمل نمی‌کند مگر این روایت یک اجماعی چیزی کنارش باشد در مقام عمل، یک مقداری در فهم اینکه مبنای مرحوم علامه در خلاصه چی است، آیا موثقات را پذیرفته یا نپذیرفته این را مجموع جمع بندی مطالب علامه در خلاصه به نظرم صاحب قاموس الرجال هم یک جا به همین مطلب تصریح می‌کند که علامه روایت‌های موثقه را قبول ندارد، راویان ثقۀ غیر امامی اگر روایتی نقل کرده باشند، روایت‌هایش را معتبر نمی‌داند مگر اجماعی بر قبول یک روایتی وجود داشته باشد، یک همچین چیزی هست، ممکن است شخصی ولو موثقات را به‌طور کلی قبول نداشته باشد این روایت خاص را که محقق حلی تعبیر کرده اتباع المحققین منا عن العمل بها را آن را کافی بداند برای عمل کردن به این روایت موثقه.

یک بحث‌های سندی این روایت همین مقدار هست که عرض کردم.

**شاگرد:** عبارت عده را می‌گویید فهمیده؟

**استاد:** نه، آن یک بحث دیگر است که حالا آن، علت مبنای ایشان چی هست آن را من کار ندارم، مبنای علامه این هست، به عده هم ربطی ندارد بحث علامه. مثلا ایشان حالا به تناسبات اینکه، مرحوم علامه روایت‌های علی بن حسن بن فضال را می‌پذیرد با وجودی که علی بن حسن بن فضال فطحی است، به خاطر عبارتی که نجاشی در ترجمۀ علی بن حسن بن فضال دارد، می‌گوید و المسموع قوله فیه، می‌گوید اصحاب حرف‌های علی بن حسن بن فضال را در رجال و اینها پذیرفتند، یعنی یک اجماعی از اصحاب بر پذیرش قول علی بن حسن بن فضال وجود دارد، این را ولو مثلا، ابان بن عثمان را، ابان بن عثمان هم اصحاب اجماع است، ابان بن عثمان را می‌گوید جزء اصحاب اجماع است از آن جهت پذیرفته، علی بن حسن بن فضال را آنجوری پذیرفته. علی ای تقدیر از این روایت استفاده می‌شود که زکات ملک فقرای مومنین هست، البته این روایت دو تا مرحله بحث ما در موردش داریم دقت بفرمایید، یک بحث این هست که از این روایت ما استفاده می‌شود که زکات ملک فقراست، ولی اینکه زکات چی است که ملک فقراست آن ازش استفاده نمی‌شود، آیا قسمتی از مال هست که ملک فقراست یا چیز دیگری است استفاده نمی‌شود. به خصوص این روایت یک ویژگی دارد که به هیچ وجه در بحث ما که می‌خواهیم نحوۀ تعلق زکات را در عین تعیین کنیم به درد نمی‌خورد. آن این است که این روایت فرض این است که عزل شده بوده، مال زکوی که عزل می‌شود آن فرع توش فرق می‌کند. از این روایت استفاده می‌شود که آن مال زکوی ملک فقراست، این معنایش این نیست که هنوز عزل نشده به چه شکلی است، یک چیزی را به عنوان مال زکوی کنار گذاشته حالا از مال بوده غیر مال بوده هر چی بوده آن هم توش استفاده نمی‌شود که از خود این مال گذاشته از غیر این مال گذاشته، می‌گوید الف درهم زکات مالش بوده، این الف درهم را تعبیر این هست که عن رجل اخرج زکات ماله الف درهم، اخرج یعنی عزل کرده، فلم یجد لها موضعا یدفع ذلک الیه.

**شاگرد:** ظاهرش هم این است از مال خودش نبوده چون ؟؟؟

**استاد:** حالا دیگر اینجوری است دیگر، می‌گویم چیز ندارد حتما هم از مال خودش باشد. حالا از مال خودش بوده نبوده هر چی بوده بعد از عزل بالأخره ملک می‌شود ممکن است قبل از عزل ملک نباشد حق باشد، ولی بعد از عزل ملک می‌شود، ملک فقرا می‌شود و این خیلی چیزی را از توش استفاده نمی‌شود. البته یک نکته‌ای اینجا هست آن این است که اگر عزل هم بکند ملک فقرا می‌شود، ملک فقرای مؤمنین، این توش نخوابیده که عزل که کرده به عنوان فقرا عزل کرده، می‌گوید به عنوان مال زکات را کنار گذاشته، از این استفاده می‌شود چیزی که به نام زکات کنار گذاشته می‌شود ملک فقراست، ملک فقرای مومنین است. البته اینکه ملک فقرای مومنین است باهاش می‌شود در جایی که مثلا فقرای مومنین وجود نداشته باشند از فقیر چیزش را، مملوکی که در مزایده گذاشته شده آن را بخرد. این مقدار استفاده می‌شود، ولی با ملک چیزی که عزل می‌شود ملک فقرای مومنین هست. این خیلی در این بحث‌های ما بحث تعیین کننده آن چنانی نیست.

یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا عرض بکنم آن این است که از روایت‌های زیادی استفاده می‌شود، حالا یک نکته‌ای هست وقت هم گذشته این را فردا در موردش توضیح بدهم، اینکه آن شیء معزول ملک فقرا باشد این را با آیۀ شریفۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» اینها چجوری با همدیگر جمع می‌شود کرد؟ آیا اینها با همدیگر تنافی دارند، تنافی ندارند، این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد